**جلسه 29 اصول استاد گنجی**

**سه‌شنبه 3/8/1401**

**اطلاق و تقیید**

**مرور نظر نائینی درباره قرینیت خطابات منفصل**

بحث در این فرمایش نائینی بود که فرمود تشخصی اینکه خطاب منفصلی قرینه است برای منفصل آخر، تشخیصش به این است که آن را متصل فرض کنیم. اگر آن را متصل فرض کردیم و دیدیم قرینه است منفصلش هم قرینه است. این ادعای مرحوم نائینی بود. واضح است ولی بیشتر توضیح می‌دهیم که مرحوم نائینی وقتی می‌گوید منفصل را متصل فرض بکنیم، فقط جهت قرینیت مد نظرش است یا عدم قرینیت. اما ظهور کلام که مال انفصال واقعی و انفصال تکوینی است، آن را ادعا ندارد.

منفصل را بگذاریم کنار منفصل، و متصل فرض کردن آن، برای تحدید حجیت است، برای استکشاف مراد جدی است، نه مراد استعمالی. مراد استعمالی در عموم و مطلق منعقد شده و الشیئ لاینقلب عما هو علیه و به حال خودش باقی است. بارها مرحوم نائینی تاکید کرده است که منفصل مانع از ظهور نیست، اینکه می‌گوییم متصل فرض کن و ببین قرینه است یا نه، مراد قرینه بر مراد جدی است. واضح است ولی این را برای نکته‌ای عرض کردیم که خواهیم گفت.

**اشکال نقضی بر تحلیل نائینی**

عرض کردیم مرحوم آقا سیدمحمدباقر و بعض دیگر اشکال کردند و فرمودند این حرف درست نیست. هر دو بزرگوار فرمودند چه بسا متصل بودن تکوینی، قرینه‌ساز است و دخیل در قرینیت است، بحیثی که اگر منفصل بکنید قرینیت ندارد. پس اینگونه نیست که هر منفصلی را اگر متصل کنیم، اگر قرینه شد در حال اتصال، فقرینة فی حال الانفصال. نه گاهی آن اتصال تکوینی و حقیقی مؤثر در قرینیت است. ما در جلسه قبل کلی بیان کردیم، حالا نوبت تطبیقش است.

**مثال نقض اول: قرینیت در حال اتصال و تنافی در حال انفصال**

تطبیقش یکی از نقوضی است که اینجا فرمودند. و آن این است که اگر مولی فرمود اکرم العلماء و پشت سرش گفت لاتکرم الفساق. "فساق" نه فساق من العلماء. فساق من العلماء که عام و خاص هستند. ولاتکرم الفساق.

اینجا ایشان ادعا کرده است که نسبت این اکرم العلما و لاتکرم الفساق عموم خصوص من وجه است، با اینکه اینها را باید متعارضین فرض کرد ولی از اینکه اینها را متصل و پشت سر هم آورد، میخواهد بگوید مرادم از اکرم العلما غیر فساق است والا چرا پشت سرش گفت ولاتکرم الفساق. همین را شما منفصل فرض کن، یک خطاب داریم اکرم العلماء و یک خطاب داریم لاتکرم الفساق، خب می‌گوییم اینها با هم تعارض دارند.

نائینی می‌گوید میخواهی ببینی لاتکرم الفساق منفصل قرینه است برای اکرم العلماء وصلش کن. می‌گوییم خود شما، بلکه همه می‌گویند اینها در حال انفصال با هم تعارض دارند، نسبت اینها من وجه است. در حالی که اگر متصلاً صادر می‌شد تعارض نداشتند. پس از این ضابطه غلط است که منفصل حکم متصل را دارد در حجیت. چه بسا منفصل فرق کند با متصل. آن اتصال (اتصال تکوینی) خودش کارآیی دارد که در اتصال فرضی وجود ندارد. اینطور فرمودند و نقض کردند.اما آن فرمایش آسید محمد باقر است که ربما اتصال دخیل در قرینیت است، پس متصلاً قرینه است، ولی منفصلاً قرینه نیست، لذا این ضابطه شما نقض شد.

**اشکال استاد بر این نقض**

عرض ما این است که فرمایش مرحوم نائینی این است که اگر خطاب منفصلی را خواستید ببینید قرینه است یا نه، آن را متصل فرض کن. اگر متصلش قرینه است، منفصلش هم قرینه است. مرحوم نائینی این را می‌گوید منفصل را متصل فرض کن، اگر متصل مجرد اتصالش قرینیت آورد، پس منفصل هم قرینه است. اما در این فرض شما مجرد اتصال قرینیت نیاورده است، اینکه اینجا آورد، یعنی این اتصال خاص قرینیت آورده است. بعید نیست فرمایش ایشان اگر بگوید اکرم العلماء و لاتکرم الفساق، مردم بگویند یعنی می‌خواهد بگوید آن عالم فاسق نباشد. چرا؟ چون پشت سرش می‌گوید و همینجا می‌گوید، پس معلوم است می‌خواهد اکرم العلماء را توضیح دهد، والا چرا پشت سرش گفت. این پشت سر گفتن قرینه است، این اتصال خاص است.

این مضر به قاعده کلیه‌ای که مرحوم نائینی ادعا کرده است نیست، این مانند انعقاد ظهور است. انعقاد ظهور و عدم انعقاد ظهور مال اتصال واقعی است. اینجا هم مال اتصال خاص است. نائینی نمی‌گوید که منفصل حکمش حکم متصل است مطلقاً. نائینی می‌گوید می‌خواهی بفهمی قرینه است، وصلش کن، و اگر وصل کردی دیدی قرینه است، از جهت مجرّد اتصال نه اتصال خاص، پس منفصلش هم قرینه است. در مثال شما اتصال قرینیت نیاورده است که بگویید در یک جا اتصال قرینیت آورد، انفصال نیاورد. اتصال خاص قرینیت را آورده است. این است که این نقض بر مرحوم نائینی نمی‌شود. دیروز هم این را به طور سربسته گفتیم، امروز بر مثالش تطبیق کردیم.

**مثال نقض دوم: تنافی در حال اتصال و قرینیت در حال انفصال**

مثال دیگر و نقض دیگری که ایشان دارد این است که می‌فرماید اگر در یک خطابی آمد که متنجس به خمر را سه بار بشویید، و در خطاب دیگری آمد که متنجس به خمر را هفت بار بشویید. این عکس مثال قبل است. شما می‌گویید این را متصل فرض کن و ببین چه داستانی دارد، منفصل هم کذالک. ایشان گفته نه، اگر اینها را متصل فرض کنیم، متنافیان هستند. می‌گوید متنجس به خمر را سه بار بشور و هفت بار بشور. مردم می‌گویند تناقض می‌گوید. ولی همینجا اگر منفصل شد و یک جا فرمود متنجس به خمر را سه بار بشور، و یک جا گفت متنجس به خمر را هفت بار. جمع می‌کنند و می‌گویند آن چهار بار استحباب است. سه بارش وجوب و اکثر از آن استحباب است. منفصل را متصل کنید قرینیت ندارد، و تنافی است، اما اگر منفصلش کنید جمع دارند. پس اینگونه نیست که هر منفصلی حکمش حکم متصل باشد.

**اشکال استاد بر این نقض**

و لکن ما در این مثال هم مناقشه داریم. همینجا یکم بیاورید پایین‌تر و از سه به هفت نروید. متنجس به بول را مثلاً گفته یک بار بشور، و یک روایت دیگر داریم که می‌گوید متنجس به بول را دو بار بشور. علماء آن بار دوم را حمل بر افضلیت می‌کنند، بنا بر اینکه تخییر بین اقل و اکثر معنا نداشته باشد. خب همینجا هم اگر می‌فرمود متنجس به بول را یکی دوبار بشور. در اینجا هم می‌گفتیم فرقی ندارد و تناقض نیست. اینجور هم روایت رسیده که مثلاً استظهار بکنند یوماً و یومین. آنها که تخییر بین اقل و اکثر را ممتنع می‌دانند (مثل مرحوم خویی)، فرمودند روز اول واجب است و روز دوم مستحب است. در مشابه مثال اینجوری است، متصلش جمع عرفی دارد، و منفصلش هم جمع عرفی دارد. اینکه در این مثال در یک بیان گفته سه بار بشور، و در دیگری هفت بار ما در جمع عرفی آن گیر داریم، در منفصلش گیر داریم. یک روایت می‌گوید متنجس به خمر را سه بار بشور و روایت دیگری می‌گوید متنجس به خمر را هفت بار بشور. واضح نیست که مردم بین اینها جمع کنند. سه و هفت فاصله‌اش زیاد است. این هم تناقض است. یک دفعه از سه به هفت آمدن، و گفتن اینکه چهار بارش مستحب است، ذهن عرفی ما این را نمی‌پسندد.

**در پاسخ سؤال:** نه دیگر، آنجا هم یک و دو و سه است. اینکه یک روایت بگوید متنجس به خمر را سه بار بشور و یک متنجس به خمر را هفت بار بشور، عرف جمع می‌کند به اینکه چهار بارش مستحب است! چهار بار!

**در پاسخ به سؤال:** نه دیگر استظهار غایتش سه روز است. نه تا ده روز حیض است. از هفت است تا ده روز حیض. نه دیگر یک روز، دو روز، سه روز. بگذریم.

حالا ذهن عرفی خودتان را ببینید. مثال را که عوض می‌کنیم می‌بینیم حرف نائینی درست است. یک روایت می‌گوید متنجس به بول را یک بار بشور، و روایت دیگری می‌گوید متنجس به بول را دو بار بشور. می‌گوییم آن هم که می‌گوید دو بار، بار دومش مستحب است. اینها را متصل هم فرض کنیم، داستانش همین است. اگر هم می‌گفت یکی دو بار بشور، یا اگر گفت یکی دو تا نان بخر، آنها که (تخییر اقل و اکثر را) محال می‌دانند، می‌گویند آن دو مستحب است. فرقی بین متصل و منفصلش نیست.

این فرمایش مرحوم نائینی که فرموده میزان قر ینیت در منفصل این است که آن را متصل فرض کنیم. اگر فرضش کردیم متصل قرینیت بود، منفصلش هم قرینه است. اگر فرضش کردیم متصل تنافی بود، این هم تنافی بود. یا اگر تعارض بود، منفصل هم تعارض است.

به نظر ما این فرمایش متینی است. عرفی است. مردم در تشخیص مرادات جدی در باب حجّیت، منفصلات را مثل متصلات می‌دانند و حکم متصلات را بار می‌کنند. اینها منبهات است که اگر کلام وصل باشد قرینیت داشته باشد، و اگر جدا شد قرینیت نداشته باشد، این چیز بعیدی است.

**در پاسخ به سؤال:** آنها نکات اضافه هستند. با قطع نظر از آن نکات. با فرض وحدت است، در یک مقام است. نائینی هم دو مقام و دو معنا را نمی‌گوید. همین‌هایی که محل ابتلای ما است، شارع در یک مقام صحبت کرده است. همین خطاباتی که محل ابتلای ما است.

**در پاسخ به سؤال:** آن مثالی که ایشان هم می‌زند احیانی است و همیشگی نیست. اگر مثلاً داشت احکام زیادی را بیان می‌کرد و صرفاً همین دو تا، اکرم العلماء و لاتکرم الفساق، را نمی‌گفت. مثلاً زنان را طوری امر و نهی کرده است، صبیان رو طوری امر و نهی کرده است، برای حکما یک حرف گفته است، برای فلاسفه یک حرف، برای علماء و فساق ... نه آنجا می‌گوید این قرینیت نیست و معارض‌اند. آن بعضی‌ جاها است، همین که خصوص دو جمله از او صادر شده مردم ‌بگویند چون اینجا گفت پس قرینه است. همه جا اینگونه نیست، مثلاً اینکه در ردیف چند حکم بیاید.

**در پاسخ به سؤال:** نه ما اصلاً می‌گوییم ضابطه این است، ضابطه اصلاً شامل آنجا نمی‌شود. ضابطه می‌خواهد، و می‌گوید اگر خطاب منفصلی داری که می‌تواند آن را بیان کند یا با آن درگیر است، متصل فرضش کن. اگر همین را متصل می‌آورد مرادش را بیان می‌کرد یا نه. یک چیز بعیدی است که متصلش مراد مرا به مجرد وصل بیان بکند، و وقتی جدا بیاورم مراد مرا بیان نکند. این یک چیز بعیدی است. حرف نائینی حرف عرفی سرراستی است.

**در پاسخ به سؤال:** در فقه، معمول همین است. اصلا حرف‌های نائینی فقه است. در فقه هر کجا که به منفصل می‌رسند، حکم متصل را بار می‌کنند. به آن چون منفصل است گیر نمی‌دهند. اگر مطلق و مقید است حمل می‌کنند مطلق را بر مقید. اگر عام و خاص است حمل می‌کنند عام را بر خاص. اگر اظهر و ظاهر است همینطور. اصلاً روش در فقه همین است که هیچ وقت منفصل را به خاطر انفصالش اشکال نمی‌کنند، مانند متصل.

فقط می‌گویند الفارق این است که در متصل ظهور هم منعقد نشده است ولی در منفصل ظهور منعقد شده است. کالمتصل است، همه می‌گویند، فقط مراد جدی به هم خورده است. آنجا ظهور به هم خورده است پس مراد جدی ضیق شده است، اینجا ظهور مانده است و فقط مراد جدی ضیق شده است. اینها منبهات است، اگر همراه کلام بیاورم یکجور باشد، و اگر جدا بیاورم جور دیگر. حرف بیانگر است، اتصال چه خصوصیتی دارد؟ حرف است که قرینه است. این است که فرمایش مرحوم نائینی متین است و در فقه هم همین مشی می‌شود و هیچ گاه انفصال را موجب خلل در جمع عرفی قرار نمی‌دهند. انفصال را مثل اتصال قرار می‌دهند. اگر اتصال مراد جدی را خراب می‌کند، علاوه بر ظهور، انفصال هم کذلک.

**تفصیل میان مطلقات در مقام افتا و مطلقات در مقام تعلیم**

هذا تمام الکلام در این ضابطه. بحث مطلق و مقید در الزامیات به آنطوری که مرحوم آخوند و مرحوم نائینی مطرح کرده است تمام شد. و لکن چند امر باقی است که تذکرش خوب است.

یک امر این است که ما که حمل می‌کنیم مطلق را مقید، در آنجا که حمل می‌کنیم. آیا همه مطلقات را می‌توانیم حمل کنیم بر مقید یا نه این حکم کلیت ندارد؟ بعضی مناقشه کرده‌اند گفته‌اند این حکم کلیت ندارد.

تارة مناقشه کرده‌اند در مطلقاتی که در مقام افتا است. ظاهرا اصل این حرف برای میرزا مهدی اصفهانی است، بعض اهل عصر هم موافقت کردند و گفته‌اند مطلقات دو قسم‌اند: یک مطلقاتی هستند در مقام افتا، شخص مبتلای به واقعه شده، آمده سؤال می‌کند من در حج این کار را انجام دادم، وظیفه‌ام چیست؟ چه کفاره‌ای باید بدهم؟ آمده سؤال می‌کند آب ندارم، در سفر هستم، به آب نیاز دارم، چه کار بکنم راجع به وضویم؟ جنب شدم، راجع به جنبم چه کار بکنم؟ امام وظیفه فعلیه خود را بیان کرده است. افتا یعنی این. او سؤال می‌کند از وظیفه محل حاجت، حضرت هم وظیفه‌ فعلیه اش را بیان می‌کند.

یک قسم از مطلقات هم در مقام تعلیم است. همه ائمه، خصوصاً امام صادق علیه السلام به سبب اینکه فضای بازی به وجود آمده بود، انتقال قدرت بود از بنی‌امیه به بنی‌عباس. هنوز قدرت جدید پا نگرفته بود، تسهیلاتی داشت، تسامحاتی داشت. خب مجلس درس مفصلی داشتند، اصحاب زیادی می‌آمدند مسئله سؤال می‌کردند. اصحاب امام صادق علیه السلام بیشترین اصحابی هستند که حامل فقه هستند. امام باقر هم اصحابی داشتند، همه ائمه اصحابی داشتند ولی اگر نگاه کنید رجال را، بیشترین برای امام صادق است. ابن‌عقده می‌گوید من مجلس یا درس امام صادق را دیدم چهارصد نفر مثلاً آدم‌های ثقه داشتند.

**در پاسخ سؤال:** از او نقل شده است. ابن‌عقده می‌گوید نقل شده است خودش ندیده است ظاهرا

اصلاً نیازی به این حرفها نداریم، روایاتی که الان می‌خوانیم غالباً عن ابی عبدالله علیه الصلاة و السلام است، کم است عن الباقر علیه السلام. فقهی که الان می‌خوانیم غالباً آخرش ابی عبدلله است. تلامذه‌ای داشتند که اینها می‌آمدند سؤال می‌کردند برای اینکه یاد بگیرند. قطعاً همه اینها محل ابتلای آنها نبوده است. ببینید زراره از چه چیزهایی سؤال می‌کند. بعضی وقت‌ها از چند چیز سؤال می‌کند. چند چیز که دیگر محل ابتلا نیست دیگر.

امام علیه السلام در مقام تعلیم به اینها یک کلیاتی را هم فرموده، یک مطلقاتی را هم ابراز داشته است که در آن روایت فرموده است که "علینا بإلقاء الاصول، علیکم بتفریع الفروع". نقل به معنا همین است دیگر. خب عمده فقه اینها هستند. روایاتی که از مثل اصحاب خاص، مثلاً اصحاب اجماع، 18 نفر درست شدند و غیر آنها از رواة کثیر الحدیث که در مجلس امام حاضر می‌شدند، سؤال می‌کردند و به ذهن می‌آید و از بعضی چیزها هم به دست می‌آید که دفتری هم داشته‌اند و می‌نوشتند. بعضی‌ها نوشته‌شان در خانه بوده، مجلس که تمام میشده می‌رفتند آنجا می‌نوشتند. از خود همین روایت هم به دست می‌آید. امام صادق علیه السلام هم فرمود بنویسید. "ما کتب قرّ و ما حفظ فرّ" . فرمود بنویسید اینها برای آیندگان مفید است. همینطور بوده است که میگفتند در آن لوح نوشتم، کتاب داشتند، رساله داشتند. طبیعی آن همین است که یا آنجا بنویسند یا بعد از درس بنویسند.

فرمودند بعضی‌ها که مطلقاتی که در مقام تعلیم است عیب ندارد حمل بر مقید بشود. لازم نیست استاد در یک مجلس همه خصوصیات را بیان کند. خیلی اوقات ضابطه را امروز بیان می‌کند و بعد از چند وقت خصوصیات، مقیدات و مخصصات را بیان می‌کند. امر طبیعی است. اینجا حمل مطلق بر مقید عرفی است.

اما مطلقاتی که در مقام افتا است، این بیچاره نیاز دارد، می‌رود عمل می‌کند، آنها را حمل بکنیم بر مقیدی که یک راوی دیگری فرموده است، یا یک امام دیگری فرموده است. اینها عرفیت ندارد. تفصیل دادند بین مطلقات در مقام تعلیم، که حمل مطلق بر مقید عرفیت دارد. مطلقات وارد در مقام افتا که مراد حضرت از آن مطلقی که او نیاز داشت، و به او فرموده است، مرادش خصوص حصه مقید است، به قرینه این کلامی که به یک راوی دیگری فرموده یا یک امام دیگری بعد از چند سال دیگر فرموده، اینها عرفیت ندارد، این یک تفصیل است.

**در پاسخ به سؤال:** نه در آن هم مطلق مراد بوده است. مقیدی که بعداً یک راوی دیگر فرموده، مراد استحباب است، حمل مطلق بر مقید در آنجا مجال ندارد.

**تفصیل میان مقیدات صادره بعد از مقام حاجت و مقیدات صادره قبل از مقام حاجت**

یک تفصیل دیگر دادند این تفصیل در قدیم هم بوده ظاهراً، تفصیل این است که ببینیم این مقیدی که صادر شده است، قبل از وقت حاجت بوده است یا بعد از وقت حاجت. مثال واضحش آنجایی است که مطلق از یک امام است و مقید از امام دیگر. قطعاً این بعد از وقت حاجت است. گفتند حمل مطلقات بر مقیداتی که بعد از وقت حاجت است، این هم عرفیت ندارد.

این سابقه دارد، اگر یادتان باشد، در خاصی که بعد از وقت حاجت آمده بود می‌گفتند ناسخ است. تقیید را خیلی‌ها قبول نداشتند، خود آخود جزو کسانی بود که می‌گفت شرط تخصیص این است که قبل وقت الحاجه باشد. اما مقیداتی که قبل از وقت حاجت آمده است گفته‌اند حمل مطلق بر مقید عرفیت دارد.

این دو تفصیلی است که در مقام داده شده است. می‌خواستیم اینها را در همینجا بحث کنیم، اما دیدیم که اینها را در بحث تعارض مفصلاً بحث کردیم، لذا انشاءالله آنجا بحث خواهیم کرد.

**ناتمام بودن این دو تفصیل از نظر استاد**

خب در ذهن ما این است که این دو تفصیل هر دو ناتمام است. ما می‌گوییم فرقی نمی‌کند. الان مشی فقهی هم بر همین است. اگر مطلق و مقیدی دیدند، نمی‌روند ببیند آن مطلق در مقام تعلیم است یا در مقام افتا. نمی‌روند ببینند آن مقید بعد الابتلاء است یا قبل الابتلاء. عمل بر همین است که مطلق را حمل می‌کنند بر مقید. ما گفتیم امام علیه الصلاة والسلام ولو وظیفه فعلیه‌اش را فرمودند ولی خطاب همین بود که اینها را بنویسید برای آیندگان به درد می‌خورد. معلوم می‌شود با او هم طوری صحبت کرده‌اند که صحبتش همگانی باشد. چون این در معرض دست به دست شدن است. فرق می‌کند انسان عادی حرف بزند، یا یک انسانی که کلامش محل اعتنا و نقل است. امام علیه السلام بگوییم مطلق را بیان کنند، مرادشان همان مطلق باشد، مقید را ذکر نکنند، در معرض دست به دست قرار دهند اینها را گفتیم بعید است.

کلمات ائمه، چه کلماتی که در مقام تعلیم است و چه کلماتی که در مقام افتا است (یکسان است)، افتای ائمه هم مانند تعلیم است. می‌دانستند اینها دست به دست می‌شود، می‌دانستند آرام آرام بقیه کلمات هم به دست بقیه می‌رسد. به دست این آقا ممکن است نرسد ولی به دست بقیه می‌رسد، همین کافی است که ذکر مقید را به تأخیر بیاندازد.

آنچه درباره بیان بعد از ابتلا، تأخیر بیان از وقت حاجت فرمودند، این را هم در همان بحث دوران امر بین تخصیص و نص جواب دادند. تأخیر بیان از وقت حاجت قبحش ذاتی نیست که. خیلی وقت‌ها ما هم بیان را تأخیر می‌اندازیم از وقت حاجت و می‌گوییم حالا خیلی مهم نیست. حالا یک اشتباهی می‌کند، عبرت می‌شود. حال تأخیر بیان من از وقت حاجت قبح ذاتی ندارد که. گاهی یک مصلحت دیگری در میان می‌آید که نه تنها تأخیر بیان قبیح نیست، بلکه بایدی است. بعضی اوقات مصلحت اقتضا می‌کند که بعد از حاجت برایش توضیح دهیم. خب به همین مقدار کافی است، در بحث تعارض ادله مفصل بحث خواهیم کرد.

**تفصیل مرحوم همدانی میان مطلقاتی که مقیدات کثیره دارد و غیر آن**

تفصیل آخری که آنجا نیامده است، تفصیل دیگری است در کلام مرحوم همدانی، ایشان میفرماید اگر مطلقی داشتیم که مقیدات زیادی داشت، آیا اینجا هم جای حمل مطلق بر مقید است؟ عرفیت دارد؟ مقیدات زیاد دارد، حمل بر فرد نادر لازم نمی‌آید ها ولی باز هم زیاد است. آیا اینجا هم عرفیت دارد یا نه. این را انشالله فردا بحث خواهیم کرد. دو امر کوچک دیگری هست که آنها را بیان می‌کنیم. بعد وارد بحث مستحبات می‌شویم که مرحوم آخوند در مستحبات بحث مفصلی کرده است.